

زندگی و زمانه‌ی اشغال وال استریت

جنیفر روش



ترجمه‌ی کیوان مهتدی



اشغال‌وال‌استریت و جنبش‌های اشغالی که به‌سرعت در اواخر سپتامبر ۲۰۱۱ سرتاسر آمریکا را درنوردیدند نقطه‌ی عطفی در ظهور مجدد مبارزات توده‌ای و سیاست رادیکال در ایالات متحده به حساب می‌آیند.^۱ در عرض چند هفته، تلخی و ناراضایتی‌ای که چند دهه روی هم تلنبار شده بود بیان سیاسی یافت و شکلی تازه به سیاست ملی بخشید. پیش از **اشغال**^۱ رسانه‌ها سرگرم جنبش دست‌راستی تی پارتی بودند، جنبشی که در اکثر روایت‌ها یک شورش مردمی علیه «دولت مرکزی» تصویر می‌شد. ظرف یک شب، بحث‌های ملی بار دیگر بر ایده‌ی «نود و نه درصد علیه یک درصد» متمرکز شد. این پیام علاوه بر جلب حمایت توده‌ای برای جنبش، یک کانون چپ‌گرایانه برای خشم به‌جوش آمده‌ی مردم فراهم کرد.

برخلاف دوره‌ی پیشین که اغلب مبارزات در آمریکا در نطفه کشته می‌شدند، دستاوردهای این جنبش هم سریع و هم تأثیرگذار بود. اشغال پارک زوکاتی (Zuccotti) در منطقه‌ی جنوبی منهتن با حدود دویست نفر معترض آغاز شد، اما خیلی زود تعداد آنها به ششصد نفر ساکن شبانه و دو هزار نفر معترض در طول روز رسید. جنبش اشغال به‌سرعت برق‌پخش می‌شد و خیلی زود فعالان در پانصد شهر مختلف چادر زده بودند. در هفته‌های آغازین، معترضان در سرتاسر کشور توانستند در برابر تلاش‌های شهرداری‌ها و نیروهای پلیس جهت اخراج آنها و تخلیه‌ی مکان‌های عمومی مقاومت کنند. در زمان اوج جنبش هر حرکت سرکوبگرانه‌ی پلیس صرفاً به لشکر معترضان می‌افزود. در پاییز ۲۰۱۱ ده‌ها هزار نفر در سرتاسر کشور به شکل فعالانه درگیر جنبش بودند و صدها هزار نفر در اعتراضات مردمی مشارکت می‌کردند. برای مدتی، بسیاری از مشارکت‌کننده‌ها فکر می‌کردند برای پیشرفت جنبش تنها کافی است اهدافی هرچه بلندپروازانه‌تر برای خود تعریف کنند. پیروزی از پس پیروزی

^۱ در متن هر جا واژه‌ی «اشغال» با حروف درشت (bold) نوشته شده به‌طور مشخص به جنبش اشغال‌وال‌استریت (Occupy یا OWS) دلالت دارد. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی Occupy Wall Street به‌صورت «وال‌استریت را اشغال کنید» خواهد بود، اما از آن‌جا که در انگلیسی تنها به صورت امری معنا نمی‌دهد، و افزون بر آن، مشتقات این جمله بارها به صورت اسمی استفاده شده است، در ترجمه‌ی فارسی معادل «اشغال‌وال‌استریت» انتخاب شد.

می‌آمد. اما در اوایل ماه نوامبر، وقتی شهردارها به شکل هماهنگ تصمیم گرفتند که قاطعانه با کمپ‌های معترضان مقابله کنند، موفق شدند در زمان کوتاهی کمپ‌های آنان را تخلیه کنند. نمی‌شد از معترضان توقع داشت که در برابر نیروی سرکوب‌گر و خشونت‌آمیزی ایستادگی کنند که شهرداری‌ها و پلیس‌های محلی به شکلی طاقت‌فرسا بر معترضان اعمال می‌کردند. به‌رغم همدلی عمومی با جنبش، نیروهای اجتماعی به اندازه‌ی کافی عمیق و سازمان‌یافته نبودند تا مقاومتی کارآمد در برابر تعارض حکومتی شکل دهند.

نخستین واکنش فعالان جنبش مبارزه‌طلبی متقابلی بود که در شعار جسورانه‌ی «نمی‌توانید ایده‌ای را اخراج کنید که زمانش فرا رسیده» تجلی یافت. این ژستِ مطمئن و بی‌پروا با تظاهرات چند-ده-هزار نفری در نیویورک و همچنین برنامه‌ریزی برای تعطیل کردن بنادرِ شهرهای ساحل غربی در اوایل دسامبر همراه بود. اما با گذشت شش ماه پس از تخلیه‌ی کمپ‌ها کاملاً آشکار است که جنبش دیگر هرگز نتوانست روی پای خود بایستد. در طول زمستان، فعالان فصل بهار را به صورت بالقوه زمان احیای جنبش می‌دانستند و مشخصاً بر روی یک «اعتصاب عمومی» در روز کارگر (یکم مه) متمرکز بودند. همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود، به‌رغم راهپیمایی‌های توده‌ای و تأثیرگذار - مشخصاً در نیویورک سی هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند - فراخوان اعتصاب عمومی مورد استقبال قرار نگرفت. و از همه مهم‌تر این‌که جنبش راهی برای تبدیل همدلی باقی‌مانده به یک درگیری فعالانه و مداوم پیدا نکرده است. امروز، جهت‌گیری آینده و حتی بقای جنبش به خودی خود مسأله‌ای حل‌نشده است. اگر فعالان و چپ‌گرایان بخواهند چیزی از این آخرین موج مبارزه بیاموزند باید از این فرصت برای ارزیابی هشت ماه متعاقب تخلیه و مباحثاتی که در این بین شکل گرفت استفاده کنند. غالب تحلیل‌های مطرح‌شده در زمینه‌ی جنبش اشغال منحصراً بر روی فرم‌های تاکتیکی و سازمان‌دهی بی‌سابقه‌ی جنبش تأکید دارند. آنها برای توضیح موفقیت گنج‌کننده‌ی جنبش به سراغ بی‌باکی تاکتیکی آن می‌روند که هر نوع ساختار سلسله‌مراتبی را طرد می‌کند و همچنین از تمام سازمان‌های موجود - که بوروکراتیک و ارتجاعی به حساب می‌آیند - مستقل است.

در این مقاله نشان خواهیم داد که چنین کانون توجهی برای درک خیزش فوق‌العاده‌ی جنبش بیش از حد تنگ‌نظرانه است. افزون بر آن، چنین تمرکزی بر روی «امر نو» نمی‌تواند برای درک چالش‌های کنونی و جهت‌گیری آتی جنبش کفایت کند. واقعیت امر بسیار پیچیده‌تر از آنی است که روایت مسلط جنبش اذعان می‌کند. درست است که جنبش اشغال مستقل از اتحادیه‌های رسمی ظهور کرد (هرچند هم فعالان کارگری و هم دیگر فعالان چپ‌گرا در شکل‌گیری آن مشارکت داشتند). فعالان جنبش با هوشیاری تمام ریشه‌های خود را در «جنبش میدان»های روبه‌رشد بین‌المللی می‌دیدند و بسیاری از مفروضات بنیادین آنها را پذیرفتند: طرد احزاب سیاسی؛ الزام دموکراسی افقی؛ و تمرکز بر روی بازپس‌گیری حوزه‌ی عمومی و ایجاد تجربه‌های توده‌ای در قالب یک زندگی اشتراکی.^۲

نکته‌ی دیگر آنکه فرم‌های تاکتیکی و سازمان‌دهی جنبش اشغال برای آن یک فضای سیاسی و نوعی انعطاف‌پذیری به همراه داشت که اجازه‌ی رشد سریع و گسترده می‌داد. اشغال حوزه‌ی عمومی یک محل تجمع برای ورود و جذب آدم‌های جدید درون جنبش به‌وجود آورد، جایی که مردم با هم بحث کنند و در پیشرفت مبارزات مشارکت داشته باشند. فقدان هر نوع مطالبه‌ای به این معنا بود که مردم با ورود به جنبش می‌توانند بی‌عدالتی‌هایی را که خود تجربه کرده‌اند در چارچوب مشترک شعار «ما نود و نه درصد هستیم» به بیان در آورند. و تأکید بر دموکراسی مستقیم که مجمع عمومی (General Assembly) مظهر آن به‌شمار می‌رفت به مردم این فرصت را می‌داد که در فرم و جهت‌گیری مبارزات نقش مؤثری ایفا کنند.

اما این فاکتورها به تنهایی نمی‌توانند رشد جنبش را توضیح دهند. از بدو ماجرا، سرنوشت اشغال با پیوندها و کنش‌های متقابلی درهم تنیده شد که این جنبش با سازمان‌ها و مبارزات پایدارتر برقرار کرده بود. این مطلب به‌ویژه در مورد اتحادیه‌ها صادق است، زیرا آنها نخستین حامیان و منابع انسانی جنبش را تأمین کردند. توانایی جنبش در برقراری ارتباط با مبارزات قدیمی‌تر، به‌ویژه آنهایی که در طبقه‌ی کارگر و اجتماعات چندنژادی ریشه داشتند، نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. فعالان باسابقه، از جمله‌ی اعضای سازمان‌های چپ‌گرا، پلی میان این جنبش نوظهور و اشکال قدیمی

و از پیش موجود مبارزه ایجاد کردند. برای درک کامل رشد **اشغال** باید پویایی هر دو سر طیف را هنگام مواجهه با یکدیگر بررسی کرد.

پس به جای این که جنبش اشغال را پدیده‌ای متمایز و بی‌سابقه بدانیم که تنها از درون قابل تحلیل است، باید آن را به منزله‌ی یک تجلی خاص از مقاومت روبه‌رشد درک کنیم. تبار آن علاوه بر سطح بین‌المللی که به «جنبش میدان‌ها» بازمی‌گردد، در نمونه‌های مقدماتی بسیار مهم پیشین در طبقه‌ی کارگر ایالات متحده نیز قابل ردیابی است. شاید مهم‌ترین آنها مقاومتی بود که در برابر تلاش فرماندار ویسکانسین (Wisconsin)، اسکات والکر، برای تخریب کامل اتحادیه‌های کارگران بخش دولتی شکل گرفت. این نخستین ظهور کنش توده‌ای طبقه‌ی کارگر پس از دهه‌ها عقب‌نشینی بود. ضمناً چند هفته پیش از آغاز **اشغال**، کارگران شرکت مخابراتی ورایزن در سرتاسر ساحل شرقی دست به اعتصاب زدند و از حمایت مردمی نیز برخوردار بودند.

از چنین چشم‌اندازی می‌توان جنبش اشغال را یک مرحله از فرایند احیای قابلیت‌های سیاسی و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر دانست. جنبش اشغال نقشی تعیین‌کننده در جابه‌جایی مباحثات سیاسی در ایالات متحده و همچنین مشروعیت‌بخشی به کارهای ستیزه‌جویانه ایفا کرده است. اما اگر بناست به جلو حرکت کنیم، باید ارزیابی روشنی از نقاط قوت و ضعف جنبش داشته باشیم. در این مقاله تلاش خواهیم کرد از چنین منظری رشد جنبش را ارزیابی و مسائل امروز آن را مشخص کنیم.

خیزش جنبش اشغال

هیچ کس نمی‌توانست موفقیت چشمگیر جنبش را پیش‌بینی کند. **اشغال** نخستین تلاش برای اشغال حوزه‌ی عمومی در جنوب منهن نبود. در ژوئن ۲۰۱۱ فعالان نیویورکی‌ها علیه طرح کاهش بودجه^۱ درست در کنار عمارت شهرداری کمپی

^۱ New Yorkers Against the Budget Cuts

را در اعتراض به بودجه‌ی ریاضتی شهردار بلومبرگ به‌راه انداخته بودند. در عرض دو هفته هسته‌ی صد نفره‌ی آنها به کم‌تر از نصف کاهش یافت. همان اکتیویست‌ها نخستین کسانی بودند که فراخوان نشریه‌ی *ادباسترز* (Adbusters) را مبنی بر اشغال وال استریت در ۱۷ سپتامبر پذیرفتند. در اواخر سپتامبر حدود پنجاه تا صد نفر از اکتیویست‌ها در جلسات مجمع عمومی دست به کار برنامه‌ریزی شدند.

آغاز جنبش در ۱۷ سپتامبر شوم و بدیمن بود. ادباسترز هدف فراخوان را سیل بیست هزارنفری معترضان تعیین کرده بود. اکتیویست‌های محلی که توقعات به‌مراتب فروتنانه‌تری داشتند، به حضور پنج تا ده‌هزار نفر امید بسته بودند. اما کم‌تر از هزار نفر در آن روز جمع شدند و نخستین جلسه‌ی مجمع عمومی در پارک زوکاتی با مشارکت حدود ۷۰۰ نفر برگزار شد. وقتی هسته‌ی کوچکی از معترضان کیسه‌های خواب و چادرها را به‌پا کردند هیچ‌کس نمی‌دانست این کمپ تا کی ادامه می‌یابد یا این‌که چه تأثیری خواهد داشت.

فاکتورهای متعددی این اعتراض کوچک را با بار اجتماعی شارژ کردند و آن را در معرض توجه ملی قرار دادند. اولین فاکتور راهپیمایی هزار معترض چندنژادی در بزرگداشت تروی دیویس (Troy Davis) بود - سیاه‌پوست بی‌گناهی که در روز ۲۱ سپتامبر در ایالت جورجیا اعدام شده بود. این تظاهرات با نوعی ستیزه‌جویی یا میلیتانیسم همراه بود که بعدها به یکی از وجه‌مشخصه‌های فعالیت‌های **اشغال** تبدیل شد. جمعیت راه خود را از خلال خیابان‌های جنوبی منهتن پیدا می‌کرد، در چند مورد از دست پلیس فرار کرد و در نهایت خودش را به کمپ **اشغال** رساند و در آنجا شعار «ما همه تروی دیویس هستیم» یک‌صدا خوانده شد. این واقعه علاوه بر اینکه **اشغال** را به مخاطبان کارگری و چندنژادی متصل کرد، همچنین الگویی در اختیار مبارزات محلی قرار داد تا از جنبش **اشغال** تقاضای حمایت کنند. به علاوه، این رویداد در شکل‌گیری محتوای اجتماعی و پیوندهای محلی جنبش **اشغال** بسیار مؤثر بود.

اکتیویست‌ها فوراً دست‌به‌کار گسترش این پیوندها شدند. به طور مشخص، کمیته‌ی *امدادرسانی کارگری* حمایت زیادی برای مبارزات کارگری جاری در نیویورک

جلب کرد، از جمله حمایت اتحادیه‌های کارگری بزرگ‌تر در نیویورک. چنین پشتوانه‌ای برای بقای **اشغال** در چند هفته‌ی آغازین نقشی کلیدی ایفا کرد.

البته نقطه‌ی عطف اصلی زمانی بود که معترضان صلح‌جو مورد حمله‌ی بسیار وحشیانه و بدون هشدار از سوی پلیس نیویورک قرار گرفتند. در روز شنبه ۲۴ سپتامبر فعالان تظاهرات بدون مجوزی را از خیابان برادوی به میدان یونیون [اتحادیه] تدارک دیدند. به دلایلی نامشخص، پلیس تصمیم گرفت با این حرکت مقابله کند و به معترضان یورش برد و بیش از صد نفر را دستگیر کرد. وقتی یک افسر پلیس، آنتونی بولونیا، با گاز فلفل به دسته‌ای از معترضان زن که در محاصره‌ی پلیس و به شکل مسالمت‌آمیزی نشسته بودند حمله کرد، فیلمی از این صحنه بر روی اینترنت قرار گرفت و همدلی عمومی را با معترضان برانگیخت. ناگهان **اشغال** به خبر اصلی تمام رسانه‌ها تبدیل شد. و مخاطبان زیادی داستان پیوستن معترضان به **اشغال** را از زبان خودشان شنیدند؛ داستان خانه‌هایی که مصادره شده بودند، وام‌های سرسام‌آور دانشجویی، مخارج فلج‌کننده‌ی درمان، شغل‌های از دست‌رفته، و بسیاری موارد که طنین پیامدهای بحران اقتصادی برای مردم در آنها به‌وضوح شنیده می‌شد.

ظرف یک هفته، کمپ اشغال به یک پدیده‌ی توده‌ای تبدیل شده بود. طبقه‌ی کارگر نیویورک به سمت پارک زوکاتی سرازیر می‌شد. مردم پیش یا پس از کار به اردو می‌پیوستند. و دانشجویان و افراد بیکار در تظاهرات روزانه به سمت بازار بورس یا فعالیت‌های دیگر مشارکت می‌کردند. بسیاری از مردم پلاکاردهایی را حمل می‌کردند که در آن از ظلمی که به شخص آنها اعمال شده نوشته بودند. جمعیت حاضر در پارک به واسطه‌ی مباحثات خودانگیخته‌ای که در هر گوشه برقرار بود به شدت افزایش می‌یافت. در همین زمان، یک «کتابخانه‌ی مردمی» شکل گرفت که فوراً به مرکز مباحثات سیاسی تبدیل شد و سخنرانان مهمان در آن‌جا مردم را خطاب قرار می‌دادند. از میان مردم هم هر کس یک میز گذاشته بود و در آن به یک موضوع مشخص می‌پرداخت. بازدیدکننده‌ها به کتابخانه، آشپزخانه، یا کمیته‌ی بهداشت کمک می‌کردند. در این زمان جلسات مجمع عمومی با حضور بیش از هزار نفر تشکیل می‌شد.

اتحادیه‌ی کارگران حمل‌ونقل (TWU) نخستین اتحادیه‌ای بود که در ۲۰ سپتامبر رسماً حمایت خود را از **اشغال** اعلام کرد. و سایر اتحادیه‌های مهم یکی پس از دیگری به دنبال آن آمدند. در ۵ اکتبر چند روز پس از دستگیری هفتصد معترض روی پل بروکلین، ائتلافی از اتحادیه‌ها و انجمن‌ها تظاهراتی را در منهتن ترتیب داد که بیش از بیست‌هزار نفر در آن شرکت کردند. در این مدت، جنبش اشغال با سرعت برق در سرتاسر کشور گسترش می‌یافت و صدها کمپ در شهرهای مختلف دایر شده بود. نقطه‌ی اوج آن ۱۵ اکتبر درست یک روز پس از دفاع موفق از پارک زوکاتی بود، زمانی که صد هزار نفر در میدان تایمز جمع شدند و هزاران نفر دیگر نیز در سرتاسر ایالات متحده به تظاهرات پرداختند.

هفته‌های آغازین جنبش اشغال با نوعی سبک‌سری همراه بود. خودانگیختگی و تجربه‌گری مهم‌ترین ویژگی‌های آن زمان **اشغال** بودند که به پشتوانه‌ی مشارکت توده‌ای میسر شده بود. روزانه ده‌ها هزار نفر پارک زوکاتی را اشغال می‌کردند. جمعیت انبوهی در تربیون‌های آزاد و راهپیمایی‌های خودانگیخته مشارکت داشتند. هسته‌ی کوچک‌تری از آن جمعیت به شکل فعالانه با صدها گروه کارگری درگیر شدند، تا حدی که هر هفته حدود پنج‌هزار نفر در نشست‌های گروه‌های کارگری شرکت می‌کردند. جنبش به‌سرعت از مرزهای پارک فراتر رفت و از طریق گروه‌های کارگری به صدها جلسه‌ی روزانه در نقاط مختلف شهر گسترش یافت.

سرعت شیوع جنبش حیرت‌آور بود و پیروزی پشت پیروزی سر می‌رسید. حتی فعالیت‌هایی که چندان فکرسده و با برنامه‌ریزی نبودند به هر صورت موفق از کار در می‌آمد. برای نمونه، بزرگ‌ترین کنش جنبش در دو ماه نخست، یعنی تظاهرات صد‌هزار نفری ۱۵ اکتبر در میدان تایمز در آغاز صرفاً «مهمانی» در میدان تایمز خوانده می‌شد و تنها یکی از برنامه‌های فرعی آن روز در اعتراض به بانک‌ها به حساب می‌آمد. هیچ‌کس انتظار چنین جمعیتی را نداشت. البته با نگاه به عقب می‌توان دلایل انضمامی هر کدام از این پیروزی‌ها را تشخیص داد. مثلاً تظاهرات میدان تایمز درست یک روز پس از مقاومت موفق در برابر تخلیه‌ی پارک اتفاق افتاد و همه‌گان شاهد دستاورد هزاران نیروی بسیج‌شده در مقابل نیروهای حکومتی بودند.^۳ این موفقیت در

اعتماد به نفس مشارکت‌کنندگان و همچنین حضور فعالانه‌ی اتحادیه‌ها نقش مؤثری داشت. باور عمومی بر این بود که همه‌چیز دست‌یافتنی است، و اهداف جنبش باید هرچه جسورانه‌تر باشند.

بنابراین فضای کمی برای مباحثات سیاسی درون جنبش باقی ماند و از تفاوت‌های واقعی فعالان چشم‌پوشی شد. جلسات چند ساعته‌ی **اشغال** معمولاً صرف مسائل تاکتیکی و سازمانی می‌شد. البته مواردی از مباحثات سیاسی هم پیش می‌آمد، مانند بحث‌های آغازین در مورد ضرورت علیه تبعیض‌نژادی بودن جنبش و اهمیت اتحاد با اجتماعات کارگری و تمام ستم‌دیدگان. اما این موارد استثنا بودند.

جنبش عمیق می‌شود

تا اواخر اکتبر دیگر آشکار شده بود که اگر جنبش می‌خواهد دوام بیاورد و پیش رود باید ریشه‌هایش را عمیق‌تر کند. سطوح گسترده‌تری از فعالان به دنبال راهی برای ترجمه‌ی طنین مهیب **اشغال** در قالب دستاوردهای عینی می‌گشتند. و مسأله‌ی دفاع از کمپ‌ها در برابر حمله‌ی احتمالی هرچه مهم‌تر می‌شد، به ویژه از زمانی که شهردارها در سرتاسر ایالات متحده تهدیدهای جدی‌تری را به‌راه انداخته بودند.

در چنین بستری، دومین نقطه‌ی عطف جنبش اشغال رخ داد. در ۲۵ اکتبر پلیس ضد شورش و اعضای ۱۷ نهاد حکومتی به جنبش اشغال اوکلند یورش بردند و خشونت‌ی را به نمایش گذاشتند که در برخورد با **اشغال** سابقه نداشت. آنها از گاز اشک‌آور، نارنجک‌های گیج‌کننده، و گلوله‌های پلاستیکی علیه معترضان استفاده کردند. اسکات اولسن بیست و چهار ساله، سرباز سابق آمریکا، هدف مستقیم یک گلوله‌ی گاز اشک‌آور قرار گرفت و در موقعیتی بحرانی به بیمارستان منتقل شد. شدت وحشیگری در کنار موقعیت ویژه‌ی اوکلند بار اجتماعی و سیاسی مضاعفی را به جنبش اشغال اوکلند اعطا کرد. برخلاف اشغال وال استریت که در سایه‌ی قدرت‌های عظیم اقتصادی مستقر شده بود، اشغال اوکلند در قلب شهری اتفاق می‌افتاد که ساکنان‌اش اغلب سیاه‌پوست یا اهل آمریکای لاتین بودند و سرکوب دولتی، بیکاری و کاهش بودجه در آن بیداد می‌کرد. معترضان اوکلند به یاد یک سیاه‌پوست بی‌گناه که

در سال ۲۰۰۹ به دست پلیس کشته شد کمپ خود را میدان/اسکارگران (Oscar Grant Plaza) نامیدند. تبعیض نژادی، خشونت پلیس، چپاول طبقه‌ی کارگر و محله‌های فقیرنشین در اشغال‌وال استریت مطرح شده بودند، اما با تغییر قانون جنبش به اوکلند بیش از پیش برجسته شدند.

پاسخ جنبش اشغال اوکلند به این یورش امکان جابه‌جایی جنبش به سطحی جدید را مطرح کرد. شب بعد از حمله‌ی پلیس، معترضان با تعدادی بی‌سابقه میدان اسکارگران را دوباره تسخیر کردند. و با ۱۴۸۴ رأی موافق در برابر ۴۶ رأی مخالف مجمع عمومی برای روز دوم نوامبر فراخوان اعتصاب عمومی داد. به‌رغم نقش کلیدی‌ای که اتحادیه‌ها در گسترش جنبش داشتند، این نخستین باری بود که نیروی سازمان‌یافته‌ی کارگری به بازوی دفاعی جنبش بدل شد. اکثر اکتیویست‌ها می‌دانستند که سازمان‌دهی یک اعتصاب عمومی حداقل یک هفته وقت لازم دارد. با این حال، حمایت سازمان‌های کارگری زمینه‌ی مناسبی برای این کنش به‌وجود آورد. شورای محلی کارگران و اتحادیه‌ی کارگران اسکله حمایت خود را از این اعتصاب اعلام کردند. اتحادیه‌ی معلمان در یک بیانیه رسماً از آن پشتیبانی کرد. و در روز موعود، بیش از بیست هزار نفر در اعتصاب شرکت کردند. نقطه‌ی اوج این روز راهپیمایی شش‌هزار نفره‌ای بود که به رهبری اعضای اتحادیه موفق شدند بندر اوکلند را تعطیل کنند.

فراخوان اعتصاب عمومی اوکلند، و پیوندی که در آن روز میان فعالان جنبش و سازمان‌های کارگری شکل گرفت چشم‌انداز پیوندهایی قوی‌تر را میان اشغال و اجتماعات کارگری ترسیم کرد. به علاوه، نیروهای اجتماعی ضروری برای بقا و پیشرفت جنبش تا حدودی مشخص شدند. البته با نگاهی به عقب، متوجه می‌شویم که فعالان جنبش نتیجه‌گیری‌های بسیار متفاوتی از پیوند با طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته داشتند. این تفاوت‌ها به موضوع محوری مباحثات پس از تخلیه‌ی کمپ‌ها تبدیل شد. متأسفانه، تخلیه‌ی کمپ‌های اشغال یک اختلال جدی در پیشرفت این بحث‌ها به وجد آورد.

تأثیر تخلیه‌ی کمپ‌ها

در مورد اهمیت کمپ‌ها برای جنبش هرچه بگوییم کم است. مسأله صرفاً یک نماد برای رویارویی مستقیم و بازپس‌گیری حوزه‌ی عمومی نیست. این کمپ‌ها به معنای تحت‌اللفظی کلمه یک عرصه‌ی واقعی و مادی برای مردم فراهم کردند تا در آن استراتژی‌های جنبش را به بحث بگذارند و افراد جدید در آنجا به مبارزه بپیوندند. این پایگاه جایگزین آن دسته از ساختارهای سازمان‌دهی شد که از جانب اکثر اکتیویست‌ها مردود دانسته می‌شد. در ابتدایی‌ترین سطح می‌توان کمپ‌ها را جایی دانست که فعالان همدیگر را پیدا می‌کردند.

تجربه‌ی **اشغال وال استریت** که بزرگ‌ترین و رشدیافته‌ترین کمپ‌ها بود به‌خوبی بیانگر تجربه‌ی عمومی در سطح ملی است. از همان آغاز امر، نوعی تقسیم‌بندی میان کارهای اجرایی کمپ‌ها و «عملیات»های گروه‌ها و اجتماعات کارگری وجود داشت. در اوج فعالیت کمپ‌ها که نزدیک به ششصد نفر شب‌ها در چادر می‌ماندند، الگوهای **اشغال** کمابیش در تمام اجتماعات کارگری تکثیر شده بود؛ آنها نسخه‌ی خود را از جنبش اشغال خلق کرده بودند. برای نمونه، هر چند ابتدا پارک زوکاتی تنها پایگاه کمپ‌های اشغال بود، اما کم‌کم این الگو به اتحادیه‌ها و سالن‌های کارگری اطراف وال استریت هم سرایت کرد. فرض بر این بود که تمام گروه‌های کارگری زیر نظر مجمع عمومی هستند و باید به آن پاسخ‌گو باشند؛ اما در عمل آنها تماماً مستقل رفتار می‌کردند و میزان تعهد آنها به مجمع عمومی از گروهی به گروه دیگر متفاوت بود. خیلی زود مجمع عمومی به جای آن‌که بدنه‌ی تصمیم‌گیرنده‌ی جنبش باشد به محل حسابرسی فعالیت‌های گروه‌ها تبدیل شد.

در واقع، شایان ذکر است که بزرگ‌ترین فعالیت‌های اشغال وال استریت (راهپیمایی ۵ اکتبر؛ روز کنش ۱۵ اکتبر؛ تظاهرات کارگری ۱۷ نوامبر) خارج از مجمع عمومی طراحی شده بودند - و حتی در برخی موارد به‌تمامی خارج از چارچوب **اشغال**. برای نمونه، سازمان‌دهی نخستین راهپیمایی توده‌ای در تاریخ ۵ اکتبر توسط اعضای انجمن «ائتلاف گذر از ۱۲ می» صورت گرفت؛ ائتلافی از اجتماعات کارگری که در همان سال یک راهپیمایی دیگر را سازمان‌دهی کرده بودند. از سه کنش

عمده‌ی **اشغال**، دو مورد توسط جنبش کارگری نیویورک به همراه جوانان رادیکال چپ‌گرایی که نقش رابط میان اتحادیه‌ها و **اشغال** را ایفا می‌کردند سازمان‌دهی شد. تمام این مطالب نشان می‌دهد که جنبش بسیار منتشر بود و هیچ مرکز مشخصی برای تصمیم‌گیری وجود نداشت. البته تا زمانی که کمپ‌ها پابرجا بودند یک مرکز فیزیکی برای انطباق فعالیت‌های گوناگون وجود داشت و نوعی انسجام و پیوستگی میان تمام فعالیت‌های منتشر جنبش رؤیت می‌شد. برخی گروه‌های کارگری هم در این پیوستگی نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. مثلاً کمیته‌ی تسهیل هر روز در مجمع عمومی حاضر می‌شد و دستور جلسه‌های آنها را تنظیم می‌کرد؛ به‌علاوه، تمام فعالیت‌های عمده از فیلتر کمیته‌ی کنش مستقیم عبور می‌کرد، حتی اگر مرکز سازمان‌دهی آن جایی دیگر بود. به‌رغم گوناگونی جنبش‌های اشغالی که در سرتاسر ایالات متحده رشد کردند، **اشغال‌وال‌استریت** به تمام آنها نوعی وحدت می‌بخشید.

این وقایع نشان می‌دهند که از دست دادن کمپ‌ها چه ضربه‌ی مهلکی بود و پس از تخلیه‌ی آنها نیروهای جنبش به‌شدت مرکز‌گریز و گسسته شدند. جنبش به قدر کافی رشد نکرده بود تا بتواند از پس این ضربه بر بیاید. در نیویورک این مطلب را می‌توان در واکنش جنبش به تخلیه‌ی کمپ‌ها به‌خوبی مشاهده کرد. به‌رغم آگاهی از نقشه‌ی شهردار بلومبرگ برای تخلیه‌ی پارک زوکاتی، تنها طرح دفاعی عملی از جانب اکتیویست‌ها زنجیر کردن خود به پارک و یک سیستم اطلاع‌رسانی اینترنتی در صورت اقدام برای تخلیه بود. در شب تخلیه، پلیس توانست در عرض کم‌تر از یک ساعت پارک را به کل تخلیه و هر کسی را که آنجا بماند دستگیر کند. زمانی که صدها نفر در پاسخ به پیام تخلیه به مقر جنبش آمدند، منطقه کلاً تخلیه شده بود و پلیس توانست معترضان را ابتدا متفرق و سپس به دسته‌های کوچک‌تر آنها حمله کند. هیچ برنامه‌ای برای یک تظاهرات اضطراری در روز بعد و یا تشکیل جلسه‌ی مجمع عمومی در صورت بروز چنین تهاجمی وجود نداشت. اکثر سازمان‌دهنده‌های اصلی جنبش در زندان بودند. فعالان به طور پراکنده تلاش کردند تا روز بعد تظاهراتی ترتیب دهند، اما هیچ هماهنگی‌ای میان آنها وجود نداشت و مردم با فراخوان‌های متناقض مواجه شدند.

در نخستین ماه پس از تخلیه پارک زوکاتی، جنبش هنوز پرتحرک بود و کسی نمی‌دانست ضربه‌ی وارد شده چه عواقبی خواهد داشت. چند روز پس از تخلیه، در روز ۱۷ نوامبر، تظاهراتی چندده‌هزار نفری برگزار شد که افراد جدیدی را جذب جنبش کرد. با این وجود، حال و هوای این تظاهرات و موارد پیشینی تفاوتی فاحش داشت. به جای «میکروفون مردمی»^۱ مرکز‌دوده‌ی تربیون‌های آزاد پیشین، یک سیستم صوتی خیلی پیشرفته تحت نظارت اتحادیه‌ها وجود داشت و یک تیم انتظامات خیلی سازمان‌یافته مراقب بود تا مردم به سمت پارک زوکاتی حرکت نکنند. بار دیگر ابتکار عمل به دست پلیس و شهرداری افتاده بود. تا اوایل ژانویه دیگر آشکار بود که جنبش منزوی شده و مدام در حال عقب‌نشینی است. در این بستر، جریانات سیاسی ضد و نقیضی که زیر چتر جنبش رو به رشد کنار هم جای گرفته بودند، از هم جدا شدند و در مقابل هم قرار گرفتند.

جنبش تکه‌تکه می‌شود

سرسخت‌ترین و سیاسی‌ترین جریانی که از جنبش منشعب شد، جریان آنارشویست‌های افراطی چپ‌گرا بود. این جریان بیشتر در ساحل غربی متمرکز است و مفصل‌بندی سیاسی آنها از طریق وبلاگ‌ها و گروه‌هایی مانند *خلیج خشم*، *کمون /وکند*، و *گروه /رکید سیاه* صورت می‌گیرد.^۴ البته نشانه‌هایی از تأثیرگذاری ملی آنها نیز وجود دارد، و آنها به لحاظ سیاسی با جریان آنارشویست‌های شورشی‌ای پیوند دارند که چند سال پیش ظهور کردند با جریان اشغال دانشگاه *نیو/سکول* در نیویورک شناخته شدند.

فعالان **اشغال** همواره به جسارت خود افتخار می‌کردند و کارهای ستیزه‌طلبانه‌ی خود را نقطه‌ی مقابل راهپیمایی‌های قانونی و «کسالت‌آور» اتحادیه‌ها و چپ سنتی

^۱ people's microphone: یا میکروفون انسانی تمهیدی که مشارکت‌کنندگان برای غلبه بر منع قانونی استفاده از میکروفون یا هر سیستم صوتی دیگری استفاده می‌کردند، به این صورت که هر جمله‌ی سخنران را همه به‌طور دسته‌جمعی تکرار می‌کردند.

می‌دانستند. البته در اوج جنبش، خصیصه‌ی توده‌ای مبارزات آنها را به قشرهای وسیع‌تری از طبقه‌ی کارگر متصل کرده بود. و غالب فعالان حتی اگر در مورد این همکاری ابراز نگرانی می‌کردند، نسبت به اهمیت این روابط متقابل با اتحادیه‌ها و سازمان‌های اجتماعی آگاه بودند. با وجود این، به محض آنکه جنبش خصیصه‌ی توده‌ای خود را از دست داد، برخورهای منفرد جایگزین کنش جمعی شد. در حالی که اکثر فعالان از روی ناکامی و بی‌صبری به این سمت کشیده شدند، آنارشویست‌های تندرو یک توجیه نظری برای این انشعاب ارائه دادند و آگاهانه تلاش کردند جنبش را به این سمت سوق دهند.

فراخوان اعتصاب عمومی اوکلند در ۲ نوامبر یکی از نقاط اوج همکاری میان اتحادیه‌ها و **اشغال** بود. با وجود این، آنارشویست‌های تندرو به جای آن‌که آن را مبنایی برای فعالیت‌های بعدی به حساب آورند، برای خود نتیجه‌گیری کردند که می‌توانند کنش‌های ستیزگرانه‌ی خود را جایگزین فعالیت‌های کارگران در محل تولید کنند. به باور آنها می‌توان جریان سرمایه را بدون مشارکت فعالانه‌ی کارگران در محل کار مختل کرد. این کار را می‌توان یا از خلال فرایند گردش انجام داد، و یا از طریق حمله‌ی خارجی به فرایند تولید. یگ گروه نویسندگان به نام «کمون اوکلند» منطق این استدلال را این‌گونه بیان کرده: «سوژه یا فاعل 'اعتصاب' دیگر طبقه‌ی کارگر به‌خودی خود نیست، هر چند کارگران همیشه درگیر خواهند بود. اعتصاب دیگر صرفاً عقب‌نشینی اختیاری کارمندان از کار در محل کار نیست، بلکه انسداد و جلوگیری (حتی خرابکاری و تخریب) آن محیط کار مشخص به دست پرولتاریایی است که نسبت به آن بیگانه است.»^۵

این استدلال راه را برای برخوردهای خصمانه با طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته هموار کرد. اکتیویست‌های /رکید سیاه در سیاتل در ماه دسامبر مفهوم جدیدی از **اشغال** ارائه دادند که تنها شامل ۸۹ درصد از کارگران می‌شد که عضو اتحادیه نیستند. آنها این شعار جدید را به معنای خصومت با اتحادیه‌ها نمی‌دانستند، بلکه اعضای اتحادیه را از آن رو درون جنبش اشغال نمی‌دانستند چون قشری ممتاز به حساب می‌آیند:

با عمیق شدن بحران اقتصادی، چطور می‌توانیم به فقیران، بیکاران، شهروندان درجه دو، مهاجران، و رنگین‌پوستان بگوییم که ما در مبارزات اتحادیه‌های کارگری سهیم هستیم، به‌ویژه آن کارگران به‌نسبت ممتاز... وقتی انقلابی‌ها به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند گویی مبارزه‌ی طبقاتی مشروع تنها به وسیله‌ی هیأت ملی کار و اتحادیه‌های رسمی صورت می‌گیرد، آنها تقسیم‌بندی‌های واقعی و مادی میان کارگران اتحادیه‌ای و خارج از اتحادیه را نادیده می‌گیرند، در حالی که برای دسته‌ی دوم، کارگران عضو اتحادیه دور از دسترس و بی‌ربط به زندگی‌ها و درگیری‌هایشان شمرده می‌شوند، یا حتی کارگران واجد امتیازی که واقعیات زندگی پرولتری را درک نمی‌کنند.^۶

این شیوه‌ی استدلال چند مشکل اساسی دارد. نخست، تصویری از اتحادیه‌ها ارائه می‌دهد که گویی پیش از هرچیز مدافع مردان سفیدپوست هستند. در واقع، اگر زنان و مردان رنگین‌پوست کم‌تر توسط اتحادیه‌ها نمایندگی می‌شوند، به خاطر جنبش‌های رهایی‌بخش حقوق زنان و مدنی و همچنین به سبب سازمان‌دهی خاص بخش دولتی است. در حقیقت، اتحادیه‌ها در چند سال اخیر نقش بسیار مؤثری در پیشبرد مبارزات برای عدالت اجتماعی ایفا کرده‌اند - از دفاع از حقوق مهاجران گرفته تا مبارزه علیه بی‌عدالتی سیستم قضایی. در ثانی، کارگران خارج از اتحادیه نه تنها احساس خصومتی با اتحادیه‌ها ندارند بلکه غالب آنها تمایل دارند که به اتحادیه‌ها بپیوندند. و عملاً هر بار که اتحادیه‌ها یک کنش را سازمان‌دهی کردند، حتی کنش‌هایی که نماینده‌ی کارگران به اصطلاح ممتاز بوده، از حمایت گسترده‌ی تمام اقشار کارگران برخوردار بودند. شاید به این خاطر که اکثر کارگران، عضو یا غیرعضو، به‌صورت غریزی واقعیتی را تشخیص می‌دهند که آنارشویست‌های/رکید سیاه از فهم آن عاجزند - وقتی اتحادیه‌ها مبارزه کنند و پیروز شوند پتانسیل پیشروی برای تمام کارگران افزایش می‌یابد.

با طرد نیاز به جذب صبورانه‌ی کارگران، خواه عضو اتحادیه باشند یا نه، یک توجیه نظری برای پافشاری بر تاکتیک‌های رویارویی مستقیم فراهم می‌شود. از

تخریب اموال و برخورد‌های خشونت‌آمیز با مسئولان به عنوان بخشی از فرایند شورش تجلیل می‌شود. برای این جریان یک «هجوم بی‌واسطه به دشمن مشترک» (آنطور که کمون/اوکلند توصیف می‌کند) بیانگر یک قدم به جلو برای جنبش است، مستقل از این که چه تعداد یا سنخ افرادی در آن مشارکت کنند. آنارشیست‌های تندرو قدرت جنبش را با اشتیاق مردم به چنین تهاجم‌هایی می‌سنجند. یکی از مقالات سایت خلیج خشم که بعد از اعتراضات روز کارگر منتشر شد در این زمینه روشن‌گر است. در این مقاله نویسندگان جنبه‌های مثبت اعتراض آن روز را اینگونه توضیف می‌کنند:

هیچ بازه‌ی بیست‌وچهار ساعته‌ی دیگری به یاد نداریم که چنین گستره‌ی متنوعی از فعالیت‌های ستیزه‌جویانه را در شهرهای سرتاسر ایالات متحده رها کرده باشد. از جنگ خیابانی بی‌وقفه در اوکلند تا سنگرهای خیابانی در لوس‌آنجلس، از تلاش‌های جسورانه برای تظاهرات خودانگیخته در نیویورک، تا حمله‌ی غافل‌گیرکننده به پایگاه پلیس ویژه در سان‌فرانسیسکو و راهپیمایی ضدسرمایه‌داری در نیو اورلئان و تخریب تماشایی بانک‌ها و شرکت‌های زنجیره‌ای سیاتل که پرچم سیاه رفقا بر فراز آنها برافراشته شد. توده‌های عظیمی که خیابان‌ها را در روز اول می (روز کارگر) تسخیر کردند دیگر از مواجهه‌ی مستقیم با پلیس ترسی نداشتند و حتی قبح تخریب اموال برای آنها ریخته بود. این یک نقطه‌ی عطف مهم است که لحن و تاکتیک‌های مرحله‌ی بعدی جنبش را از پاییز گذشته متمایز خواهد کرد.^۷

آنها هیچ اشاره‌ای به این واقعیت نمی‌کنند که در هر کدام از این کنش‌ها حداکثر چندصد اکتیویست مشارکت داشتند. و از آن مهم‌تر، آنها کنش‌های حقیقتاً توده‌ای آن روز را نادیده می‌گیرند. نقطه‌ی اوج کنش‌های اعتراضی آن روز در نیویورک بود که بیش از سی هزار نفر مهاجر، اعضای اتحادیه، دانشجو و دیگر فعالان از میدان یونیون به سمت پارک زوکاتی تظاهرات کردند که به نوعی یادآور روزهای نخست اشغال بود. و راهپیمایی‌های کم‌جمعیت‌تری (حدود سه تا هفت هزار نفر) در شهرهای دیگر مانند لوس‌آنجلس، سان‌فرانسیسکو، اوکلند و شیکاگو رخ داد. اما چون اکثر آنها با مجوز و به‌صورت رسمی برگزار شده بودند نویسندگان آنها را قدمی به جلو نمی‌دانند، حتی

به‌رغم این‌که بیشترین مشارکت توده‌ای در خیابان‌ها پس از نوامبر سال گذشته در همین راهپیمایی‌ها صورت گرفت. در واقع، در یک جلسه‌ی ارزیابی که در نیویورک برگزار شد، آنارشیست‌هایی که تظاهرات بدون مجوز چندصد نفری را تدارک دیده بودند راهپیمایی قانونی را مسئول اصلی عدم مشارکت مردم در کنش‌های ستیزه‌جویانه‌ی آن روز اعلام کردند.

در عمل، این تأکید مصرانه بر تاکتیک‌های رویارویی مستقیم جنبش را به قلمرویی می‌برد که پلیس و مسئولان حکومتی در آن ابتکار عمل بیشتری دارند. یک ضرب‌آهنگ بیش از حد قابل پیش‌بینی برای رویارویی‌ها شکل گرفته است: پلیس صبر می‌کند تا معترضان پراکنده شوند و تعدادشان کاهش یابد، سپس به آنها حمله می‌کند و از هم جدایشان می‌سازد و برای این منظور خشونت بسیاری به‌کار می‌برد تا از هر نوع مقاومتی جلوگیری کند. در روزهای نخستین جنبش، خشونت پلیس به رادیکالیزه شدن جنبش کمک می‌کرد و افراد بیشتری جذب جنبش می‌شدند زیرا مردم از دیدن یورش‌های بی‌جهت پلیس به معترضان مسالمت‌جو حیرت می‌کردند. اما امروز جهت آن معکوس شده است. جنبش هرچه بیشتر منزوی می‌شود و مردم آن را با ماجراجوترین شاخه‌اش یکسان می‌دانند. فعالان در یک چرخه‌ی فرسایشی از این رویارویی‌ها گیر افتاده‌اند که هزینه‌های قضایی و درمانی زیادی را به آنها تحمیل می‌کند.

در همان حال که جریان آنارشیست‌های افراطی رشد می‌کرد بسیاری از نیروهای اجتماعی کلیدی که از **اشغال** حمایت کرده بودند، به‌ویژه اتحادیه‌ها، عقب‌نشینی کردند. انتقاد از طرد طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته توسط آنارشیست‌ها نباید این واقعیت را بپوشاند که از همان آغاز تنش‌هایی ذاتی میان جنبش اشغال و اتحادیه‌ها وجود داشت. رهبران اتحادیه **اشغال** را فرصت مناسبی برای تهییج جنبش کارگری می‌دانستند. اما همچنین خواهان محدود کردن آن به مرزهای قابل قبول برای خودشان، به‌ویژه در راستای حمایت از انتخاب مجدد باراک اوباما به ریاست‌جمهوری بودند. این مطلب زمانی کاملاً آشکار شد که یکی از رؤسای SEIU (یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های ایالات متحده) روز قبل از تظاهرات ۱۷ نوامبر در نیویورک بیانیه‌ای در

حمایت از اواما منتشر کرد. روز بعد تمام تلاش دم و دستگاه بوروکراتیک اتحادیه در جهت کنترل و مهار تظاهرات به چشم می‌آمد. بدون شک تصمیم آگاهانه‌ای از سوی اتحادیه‌ها گرفته شده بود تا از حرکت تظاهرکنندگان به سمت پارک زوکاتی جلوگیری کنند (اشغال مجدد آن که جای خود دارد).

هرچند سرشست مرکز دوده‌ی **اشغال** نه به اتحادیه‌ها و نه به حزب دموکرات اجازه‌ی مصادره‌ی آن را نمی‌داد، اما شکی نیست که آنها تمام تلاش خود را کردند تا از انرژی این جنبش به نفع انتخابات سال ۲۰۱۲ حداکثر بهره‌برداری را بکنند. و با تکه‌تکه شدن جنبش دیگر هر کسی می‌توانست به راحتی زبان **اشغال** را در راستای منافع خود به کار گیرد. اخیراً یک گروه غیرانتفاعی لیبرال دموکرات به نام MoveOn^۱ به کمک اتحادیه‌های اصلی دنباله‌ای از فعالیت‌های غیرخسونت‌آمیز را به نام «بهار ۹۹ درصد» به راه انداخته. بیش از صد هزار نفر در این برنامه شرکت کردند که بسیاری از آنها جزو نخستین مشارکت‌کننده‌ها در **اشغال** بودند. هرچند این نهاد اصرار دارد که قصدش جذب رای برای اواما نیست، اما آشکارا چنین هدفی را دنبال می‌کند. چنین نهادهایی نشان می‌دهند که تلاش نهادهای قدرتمند و رسمی به چه سمتی متمایل است.

قدم بعدی چیست؟

امروز جنبش اشغال بر سر یک دوراهی قرار دارد. اگر می‌خواهد به پیش حرکت کند باید به لایه‌های وسیع‌تری از طبقه‌ی کارگر متصل شود، همان‌هایی که در آغاز موجب خصیصه‌ی توده‌ای جنبش شدند. برای این منظور باید مبارزات با فروتنی بیشتر و حول مسائل انضمامی مانند خسونت پلیس، مسئله‌ی اسکان، آموزش عمومی و غیره دنبال شوند. خوشبختانه چنین فعالیت‌هایی همین الان هم در جریان است و بدنه‌ی متعهدی از اکتیویست‌ها خود را وقف آن کرده‌اند. اما این فعالیت‌ها نمی‌تواند به یک بیان سیاسی در جنبش به مثابه‌ی یک کل دست یابد. در عوض، وجهه‌ی عمومی

^۱ سازمانی که در ۱۹۹۸ در بحبوحه‌ی فشار بر کلینتون و درخواست جمهوری‌خواهان برای استیضاح او شکل گرفت. این سازمان در حال حاضر برای حزب دموکرات پول و اعانه جمع می‌کند.

اشغال هنوز هم بر تلاش‌هایی برای اشغال فضاهای جدید، تظاهرات بدون مجوز و رویارویی مستقیم متمرکز است.

دو مانع اساسی وجود دارند که باید بر آنها فائق شد. نخست، اکثر فعالان جنبش به دنبال راهی برای بازیابی تاکتیک‌هایی می‌گردند که در پاییز گذشته آن را مثل بمب منفجر کرد. معنای ضمنی این سودا پافشاری بر رویارویی مستقیم با پلیس در کنش‌های بدون مجوز و غیر رسمی است. در ذهن فعالان این فرضیه حک شده که سرکوب پلیس در هر شرایطی مانند پاییز گذشته به هم‌دلی توده‌ای منجر خواهد شد. اما در عمل نیروهای جنبش را فرسوده می‌کند، زیرا اکتیویست‌ها مدام با سرکوب‌های مکرر پلیس مواجه می‌شوند و باید به فکر دفاع قضایی، هزینه‌های درمانی و کنش‌هایی برای حمایت از زندانیان باشند. این وضعیت همچنین به هم‌دلی مردمی خصیصه‌ای انفعالی می‌دهد که باید به مشارکت فعال تغییر شکل یابد. و آخر این که ممکن است یک مانع جدی برای همکاری واقعی با دیگر جنبش‌های در حال ظهور به‌وجود آورد، مانند جنبش‌هایی که بر بی‌عدالتی دستگاه قضایی متمرکز هستند و به‌شکل غریزی می‌دانند که برای پیشبرد یک جنبش باید رویکردی جدی‌تر اتخاذ کرد.

دوم، جنبش نتوانسته است جایگزینی برای وظایف کلیدی کمپ‌ها فراهم کند. صدها اکتیویست با این پرسش کلنجار می‌روند که قدم بعدی جنبش چیست. اما هیچ فضای سیاسی برای گرد هم آمدن و به بحث گذاشتن آرای خود ندارند. افزون بر آن، هیچ مکانیسم سازمان‌یافته‌ای برای ترجمه‌ی استراتژی‌های مورد توافق به کنش وجود ندارد. بنابراین مخرب‌ترین فعالیت‌ها که توسط یک شاخه‌ی خاص از جنبش صورت می‌گیرد تمام تلاش‌های مثبت برای برقراری پیوند با نیروهای کارگری را بی‌نتیجه می‌سازد. تعهد سیاسی فراگیر به جنبش «بدون رهبری» و افقی اکنون نقش یک مانع را در برابر رشد چنین ساختارهایی ایفا می‌کند.

تمرکز کوتاه‌نظرانه بر تاکتیک‌های رویارویی مستقیم و پافشاری بر فقدان هر نوع ساختاری از این باور فراگیر سرچشمه می‌گیرند که علت موفقیت آغازین جنبش مشخصاً همین ویژگی‌های آن بودند. غالب شرح و تفسیرهای جنبش و حتی ارزیابی‌های خود فعالان بر تاکتیک‌های جنبش متمرکز می‌شوند و بر این واقعیت

تأکید می‌کنند که جنبش مستقل از اتحادیه‌ها و نیروهای چپ یا لیبرال ظهور کرد. شکی نیست که کنش اشغال نقش کلیدی در جلب توجه ملی نسبت به جنبش ایفا کرد. اما نباید فراموش کرد که دنباله‌ای از فاکتورهای دیگر این فرایند را تسهیل کردند. برخی از آنها واقعاً پیش‌بینی‌ناپذیر بودند - مانند فیلم افسر پلیسی که با گاز فلفل به معترضان آرام حمله‌ور شد. اما فاکتورهای دیگر نتیجه‌ی تلاش‌های آگاهانه‌ی اکتیویست‌های کهنه‌کار برای برقراری پیوند با دیگر فعالان مانند فعالان کارگری یا مبارزان علیه تبعیض نژادی بود.

این تاکتیک‌ها صرف‌نظر از اینکه در انفجار آغازین جنبش چه نقشی داشتند چیز زیادی در مورد قدم بعدی جنبش به ما نمی‌گویند. **اشغال** صرفاً بر تلخی و نارضایتی عمیق و انباشته در ایالات انگشت گذاشت. اما به عنوان یک جنبش، توانست از تمام قابلیت‌های سیاسی و سازمان‌دهی موجود در طبقه‌ی کارگر فراروی کند. این طبقه سی و پنج سال است که در عقب‌نشینی به سر می‌برد و هنوز از زخم شکست‌های پیشین التیام نیافته. وقایع تاریخی سال ۲۰۱۱ از انقلاب مصر تا اشغال کاپیتول در مدیسون، و جنبش اشغال‌وال استریت، همگی حاکی از یک تغییر جهت در جریان مبارزات هستند. و نکته دقیقاً همین‌جاست - فرایندی که به شکل خیره‌کننده رشد می‌کند گاهی هم طعم شکست را می‌چشد و باید ریشه‌های خود را تحکیم کند.

روشن نیست که احیای جنبش اشغال به چه صورت خواهد بود، و حتی با در نظر گرفتن مسیر کنونی‌اش حتی نمی‌توان با اطمینان از امکان احیای آن سخن گفت. اما **اشغال** چشم‌انداز سیاست در آمریکا را از ریشه دگرگون و ترک‌هایی برای بروز خشم طبقاتی ایجاد کرده است. در این معنا، جنبش در احیای اعتماد به نفس، سازمان‌دهی و مبارزات طبقه‌ی کارگر نقش مؤثری ایفا کرد. و بدون شک یورش‌های بی‌وقفه‌ی طبقه‌ی حاکم در این کشور خیزش‌های بعدی را تضمین می‌کند. اخیراً مبارزه‌ی عدالت‌جویانه برای تریون مارتین (نوجوان سیاهپوست غیرمسلح که به دست یک نژادپرست دوآتشه کشته شد) خون تازه‌ای در رگ‌های جنبش ضد نژادپرستی جاری کرده است. در روز کارگر ده هزار معترض در برابر پایگاه ناتو در سیاتل تظاهرات کردند. و هم‌زمان با نوشته شدن این یادداشت سی و دو هزار عضو اتحادیه‌ی معلمان

شیکاگو در حال تدارک یک اعتصاب در پاییز هستند. این مبارزات شاید در چارچوب جنبش اشغال ننگنجد. اما بخشی از همان دینامیکی هستند که به ظهور **اشغال** منجر شد. مهم‌ترین کاری که فعالان **اشغال** و چپ‌گرا می‌توانند انجام دهند درس گرفتن از موج اخیر مبارزات و کمک به گسترش و سازمان‌دهی این مقاومت در تمام جهت‌های ممکن است.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ای است از:

Jen Roesch, "The Life and Times of Occupy Wall Street", in *International Socialism Journal* (quarterly), issue 135.

جنیفر روش اکتیویست حوزه‌ی زنان و عضو سازمان بین‌المللی سوسیالیستی در نیویورک است. از آثار تأثیرگذار او می‌توان به «بازگرداندن زمان؟ زن، کار و خانواده در جهان امروز» و «زنان و سیاست چپ» اشاره کرد.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ جنبش اشغال در *ترویدل*، ۲۰۱۲ بررسی شده است.

^۲ ن.ک. به Jones, 2012 و Durgan and Sans, 2011

^۳ فدراسیون اتحادیه‌ها ایمیل‌هایی به اعضای خود فرستاد و از آنها خواست که از پارک‌ها در بامداد روز جمعه دفاع کنند و از طرف دیگر به شهردار فشار آورد تا وادار به عقب‌نشینی شود.

^۴ به این سایت‌ها نگاه کنید:

www.bayofrage.com, <http://theoaklandcommune.wordpress.com> و

<http://blackorchidcollective.wordpress.com>

^۵ Oakland Commune, 2011

^۶ Black Orchid Collective, 2012

^۷ Oakland Commune, 2011

Black Orchid Collective, 2012, "Longview, Occupy and Beyond: Rank and File and the 89% Unite", Black Orchid Collective blog (30 January), <http://blackorchidcollective.wordpress.com/2012/01/30/longview-occupy-and-beyond-rank-and-file-and-the-89-unite-2/>

Durgan, Andy, and Joel Sans, 2011, "'No One Represents Us': The 15 May Movement in the Spanish State", *International Socialism* 132 (autumn), www.isj.org.uk/?id=757

Jones, Jonny, 2012, "The Shock of the New: Anti-capitalism and the Crisis", *International Socialism* 134 (spring), www.isj.org.uk/?id=796
 Oakland Commune, 2011, "Blockading the Ports is Only the First of Many Last Resorts", Bay of Rage website (7 December), www.bayofrage.com/from-the-bay/blockading-the-port-is-only-the-first-of-many-last-resorts/

Oakland Commune, 2012, "Occupy Oakland is dead. Long live the Oakland Commune", Bay of Rage website (16 May), www.bayofrage.com/featured-articles/occupy-oakland-is-dead/

Singsen, Doug, 2012, "A Balance Sheet of Occupy Wall Street", *International Socialist Review*, 81 (January-February), www.isreview.org/issues/81/feat-occupywallstreet.shtml

Trudell, Megan, 2012, "The Occupy Movement and Class Politics in the US", *International Socialism* 133 (winter), www.isj.org.uk/?id=775